

## چه نیازی مجاهدین را به مرتجع نامیدن کمونیستها و میدارد؟

با به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین از قرار در برخورد مجاهدین با سازمانهای انقلابی نیز "انقلابی" رخ داده است. همانطور که آقای رجوی گفته اند این روزها در سازمان مجاهدین همه جا صحبت از "انقلاب" است و هر کس به دیگری میرسد از او میپرسد که آیا دچار انقلاب شده ای؟ البته این "انقلاب" را نباید با انقلاب برعلیه سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته و رژیم منفور جمهوری اسلامی یکسان گرفت. این "انقلابی" است از نوع "نوین" که تنها شایسته "رهبری نوین" مجاهدین میباشد. هرچه زمان میگذرد و هرچقدر "افتضاح ایدئولوژیک" مجاهدین ابعادش بیشتر رو میشود، به همان نسبت نیز از جمله، ماهیت برخوردهای مفتضحانه "رهبری نوین" با جریانها و سازمانهای انقلابی و مترقی بیشتر آشکار میشود. با اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک کذائی که برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای درونی و لاپوشانی شکست ها و در نتیجه تحکیم رهبری ضرورت یافت، حال در ادامه منطقی خود بوسیله ای برای تخطئه کمونیستها و در نتیجه "کرشمه" آمدن برای محافل ضد کمونیستی آمریکایی و اروپائی نیز تبدیل شده است و یا حداقل این استفاده را نیز برای "رهبری نوین" در بر دارد آخر در مجاهدین همه چیز در حال انقلاب است حتی خود انقلاب! با این روال مجاهدین نشان میدهند که در واقع دچار چه افتضاح عجیبی شده اند.

اخیراً سازمان مجاهدین در یکی از گفتارهای رادیویی خود در آذرماه ۶۴ تحت عنوان "تفسیر مواضع مشترک رژیم ضد بشری خمینی، سلطنت طلبان و مرتجعین چپ نما علیه صلح و سیاست صلح طلبی مجاهدین" بدون احساس کمترین شرمی مواضع هواداران چریکهای فدائی خلق را با مواضع امینی این نوکر سر سپرده آمریکا همدریف دانسته و میگوید: "این اقدام انقلابی (منظور ملاقات رجوی با طارق عزیز میباشد)، از طرف رژیم خمینی یعنی ضد انقلاب غالب و همچنین وا مانده های سیاسی که جز آب به آسیاب خمینی ریختن کسب و کار دیگری نداشته و ندارند و متحدین عینی و عملی خمینی بر علیه مجاهدین و انقلاب نوین ایران هستند با خشمی بلادرنگ اما قابل پیش بینی و کاملاً قابل فهم مواجه گردید" و در ادامه مطلب ضمن "تیغ کشی" بروی سازمانهای مختلف (و یا بزبان فرهنگ دچار انقلاب شده مجاهدین تیغ کشی بروی "طیف رنگارنگ مرتجعین چپ نما") میگوید: "چندی بعد نیز جماعتی موسوم به سازمان دانشجویی ۱۹ بهمن در آمریکا هوادار چریکهای فدائی خلق نیز امام گونه مجاهدین را دست پرورده امپریالیستها نامید و نوشت این نوع حرکات بخصوص در حال حاضر که امپریالیستها به دنبال پروراندن آلترناتیوی نظیر رژیم خمینی و استفاده از آنها در مواقع لازم هستند برای جنبش بیش از هر چیز دیگری خطرناک است" و

سپس مجاهدین در تفسیر رادیوئی فوق الذکر سؤال می کنند: "چرا و چگونه در مورد صلح، ضد انقلاب غالب و مغلوب و طیف رنگارنگ مرتجعین چپ نما و متحدین عینی و عملی خمینی و ضد انقلاب مغلوب بر علیه مجاهدین و انقلاب نوین مردم ایران در برابر شورای ملی مقاومت بعنوان تنها جانشین ملی و دمکراتیک رژیم خمینی همسو و هم جهت میشوند". با این افاضات، انقلاب کرده هائی که از قرار معلوم آتش انقلاب ایدئولوژیک باعث از بین رفتن پرنسیبهای سیاسی آنها شده است، علیه چریکهای فدائی خلق و هواداران آنها لشکرکشی می کنند. برای اینکه نیت مجاهدین از این لشکرکشی آشکارتر شود لازمست به نکات زیر توجه کنیم:

نکته اول اینکه در اعلامیه مورد استناد مجاهدین بهیچوجه سازمان مجاهدین دست پرورده امپریالیستها نامیده نشده است و هرگز چنین جمله ای که "این نوع حرکات (ملاقات رجوی با طارق عزیز) برای جنبش بیش از هر چیز دیگری خطرناک است"، در آن اعلامیه قید نشده است.

ثانیاً سازمان مجاهدین از مواضع چریکهای فدائی خلق و بالطبع هواداران آنها در مورد خود بخوبی آگاهند و رجوع آنها به آرشیو اعلامیه های هواداران چریکها در آمریکا در سه سال پیش، جز برای جستجوی جمله ای که بتوانند با استناد به آن به تخطئه مواضع چریکها بپردازند نبوده است. آنها خیلی خوب میدانند که مواضع ما بهیچوجه حاکی از آن نیست که سازمان مجاهدین دست پرورده امپریالیستها میباشد. حال باید پرسید چه نیازی سازمان مجاهدین را به وارونه جلوه دادن مواضع چریکها و هواداران آنها در مورد خود وا داشته است؟ آنچه روشن است اینست که رهبری نوین پس از آن اقتضای ایدئولوژیک که آنها را به برداشتن قدمهای هر چه سریعتری در نزدیکی با محافل گوناگون امپریالیستی رهنمون شده است، نیازمند تکمیل "طیف رنگارنگ مرتجعین چپ نما" بوده است. در واقع رهبری نوین باید همه نیروهای درون جنبش خلق را متحدین عینی و عملی خمینی و ضد انقلاب و ... بخواند تا بتواند در نزد نیروهای آن سوی جبهه یعنی همان ضد انقلابیون و مرتجعین مقبولیت بیابد البته "نوآوریهای" از این قماش در شیوه برخورد با گروهها و سازمانهای انقلابی و مترقی در حرکت کنونی مجاهدین شگفت آور نیست چرا که رهبری نوین برای ماستمالی کردن اشتباهات و شکستهای خود نیازمند توجیحات زیادی است<sup>(۱)</sup>.

گسست "میثاق" و جدائی بنی صدر، "شورا شکنی حزب دمکرات" و قطع همکاری با این حزب و در نتیجه تلاشی "شورا" بعنوان "تنها آلترناتیو و بدیل انقلابی ممکنه" و تبدیل آن به شورای مقاومت مجاهدین، پس از یک دوره مبارزات خونین برای به ثمر رساندن "قیام مسلحانه شهری" مورد نظر مجاهدین که علیرغم دادن هزاران شهید (اسیر)، بوقوع نپیوست (اگرچه اساساً برای تحقق خواستهای در حد خواستهای مجاهدین ضرورتی به چنین قیامی نیست)، آن پله هائی را تشکیل میداد که رهبری

۱. این هشدار باید به مجاهدین و آقای رجوی داده شود که در این زمینه تا آنجا پیش نروند که همچون "بهشتی"ها و "مهندس بازرگان"ها عامل اصلی شکستهای خود را کمونیستها قلمداد کنند.

مجاهدین پس از گذار از آنها امروز به چنان درجه ای سقوط کرده است که برای انکار شکست‌هایش و اثبات خودش ملزم به انکار و نفی همه چیز و همه کس و حتی واقعیات گشته است. انگیزه و جوهر واقعی شیوه های زشت برخورد این سازمان در حمله به سازمانهای انقلابی و یک کاسه کردن تمام آنها با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی قطعاً از همین شکست‌ها نشأت می‌گیرد. اگر کمی به گذشته باز گردیم میبینیم که برخورد خط دهندگان سازمان مجاهدین بخصوص بعد از "افتضاح ایدئولوژیک" کذائی که اساساً برای تحدید و جلوگیری از رشد بی ثباتی و بحران درون صفوف خودشان و بالنتیجه "شقه شدن" و "انشعاب" احتمالی بدان مبادرت ورزیدند،<sup>(۲)</sup> اساساً در جهت عدم تحمل هرگونه انتقادی پیش میرود. آنها در درون سازمان خودشان با سرکوب شدید مخالفین و استفاده از زندانها و شیوه‌هایی که تنها از رژیمهای سرکوبگر ساخته است به این امر مبادرت نمودند و در خارج سازمان نیز با یک کاسه کردن همه سازمانهای انقلابی و مترقی تحت نام "خمینی‌پسندانه"، "طیف رنگارنگ مرتجعین چپ‌نما" به تخطئه همه پرداختند.

در طول این روند و بطور مشخص، از اعلام "افتضاح ایدئولوژیک" تا انتشار نظرات سازمانها و جریانهای درون جنبش نسبت به این امر، مجاهدین نشان دادند که نه تنها تاب و تحمل شنیدن کوچکترین انتقادی نسبت به عملکردها و سیاستهای اتخاذ شده از جانب خویش را ندارند، بلکه مصممند به هر صورت ممکنه سیمای منتقدین انقلابی را نیز لجن مال کنند. از این به بعد هواداران مجاهدین از یکسو و تمامی سازمانها و گروهها از سوی دیگر می‌بایست بدانند که سازمان مجاهدین و سیاستهایش مرکز عالم و یا به قول خودشان "صورت مسئله انقلاب ایران" بوده و معیار انقلابی و ضد انقلابی بودن سایرین نیز نه موضع‌گیری و عمل آنها نسبت به رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و نظام امپریالیستی موجود، بلکه شیوه نگرش این جریانات به مجاهدین میباشد. هر آنکس که به سیاستهای سازمان مجاهدین تمکین نموده و بر آنها صحه بگذارد در جبهه ضد رژیم و در صفوف "انقلاب نوین" جای دارد و در غیر اینصورت با عنوان پرطمطراق "اضداد مجاهدین" در "جبهه نامتحد ارتجاع و ضد انقلاب" قرار می‌گیرد و "متحدین عینی ارتجاع حاکم" و "پشت جبهه رژیم خون آشام خمینی" تلقی میشود. بدین ترتیب معلوم میشود که بر اساس معیارهای این باصطلاح "صورت مسئله انقلاب ایران" به جز چند "شخصیت" خرده ریز و "دست پرورده" خودشان امروزه هیچ‌جایی جز مجاهدین در صف انقلاب جایی ندارد!! و بدینگونه است که سازمان مجاهدین و "رهبری نوین" آن با صرف مقادیر

۲. شورای ملی مقاومت یا بقول مجاهدین "تنها جانشین ملی و دمکراتیک رژیم خمینی" به تدریج از هم پاشید و جریانات ریز و درشتی که صدای انفجارهای مجاهدین در تهران آنها را از خود بیخود کرده بود کم کم بر خود مسلط شدند و دیدند چشم اندازهایی که مجاهدین برای آنها تصویر کرده بودند، متحقق نشد و در نتیجه هر یک راه خود را پیش گرفتند و به همین دلیل بود که در یک پروسه با خروج ماسالی، اتحادیه کمونیستها، پاک دامن، بنی صدر و حزب دمکرات و شورای متحد چپ و سرانجام حزب کار ایران (توفان) این جدائی تکمیل شد. اوضاع در جبهه پیش میرفت که چیزی نمانده بود آقای ابریشم چی فریاد برآورد "رجوی تنه‌است" بنابراین میبایست چاره‌ای اندیشید. چاره در "انقلاب ایدئولوژیک" بود که بمثابة کوششهای مرتجعانه خرده بورژواهای واهمه زده برای گریز از یک "واقعیت مخوف" شکل گرفت.

معتنابهی بی پرنسیبی به همگان نشان میدهد که این "تنها آلترناتیو و بدیل انقلابی ممکنه بعد از خمینی" بر بستر چنان برنامه ای برای حکومت آینده اش و اتخاذ چنین شیوه هائی برای کسب قدرت از "بالا" برای پر نمودن "خلاء قدرت" و همچنین اعمال اینگونه شیوه های برخورد با سایر سازمانها و گروههای انقلابی - تازه در شرایطی که هنوز بقدرت نرسیده اند - اگر روزی و روزگاری بر اثر تغییرات و تحولات احتمالی، اهرمهای قدرت و حکومت آینده احتمالاً به آنها "تفویض" شود فردا با مخالفین خویش با چه درجه ای از "قاطعیت" و چگونه برخورد خواهند کرد، روشن است که با این اوصاف "تضمین آزادی" برای کلیه "آحاد" ملت آنها تا مرز "قیام مسلحانه" در جمهوری دمکراتیک اسلامی مجاهدین چه مفهوم عملی خواهد داشت در حقیقت جائیکه امروز نزدیکی هر چه بیشتر مجاهدین تحت "رهبری نوین" با محافل گوناگون امپریالیستی چنین نتیجه ای بیار آورده است، روشن است که فردا با "تفویض" احتمالی قدرت از طرف امپریالیسم به آنها چه بر سر توده ها و نیروهای انقلابی خواهد آمد.

کمی تعمق در این مسئله که طراحان معیار جدید انقلاب و ضد انقلاب در فرهنگ کنونی مجاهدین، بر پایه چه استدلالی و با اتکاء به کدامین مبانی به لجن مالی تصویر انقلاب و جریانات انقلابی پرداخته اند نیز خالی از لطف نیست. امروزه تمام بلندگوهای رنگارنگ تبلیغاتی مجاهدین از نشریه گرفته، رادیو، مواضع و نظرات مطرح شد سازمانهای انقلابی را نسبت به عملکردهای سازمان مجاهدین در رابطه با حداقل دو مسئله - مسئله جنگ ایران و عراق و باصطلاح صلح طلبی مجاهدین و "انقلاب ایدئولوژیک" - را مقیاس سنجش های خاص خود قرار داده و با حرارت به کوبیدن و نفی تمامی آنها مشغولند. آنها بریده هائی از مجموعه نظرات و دیدگاهها و انتقادات جریانات انقلابی را جدا ساخته و با قرار دادن این مواضع و نظرات در کنار نظرات دارودسته سلطنت طلبان از یکطرف و چیدن چند سطر از خزعبلات نشریات و جراید رژیم ضد خلقی از طرف دیگر و با یک جمعبندی ابلهانه و مقایسه سطحی بعضی تشابهات صوری فیما بین به نادرست ترین وجهی نتیجه میگیرند که: تمامی این "مرتجعین چپ نما و مدعیان دروغین رهائی طبقه کارگر" و "چپهای وطنی"، "اضداد مجاهدین و انقلاب نوین" بوده و در "جبهه نا متحد ارتجاع و ضد انقلاب" قرار داشته و "متحدین ارتجاع حاکم" و "پشت جبهه رژیم خون آشام خمینی" میباشند و یا "جزء وامانده های سیاسی هستند که جز آب به آسیاب خمینی ریختن کسب و کار دیگری نداشته و ندارند و متحدین عملی خمینی بر علیه مجاهدین و انقلاب نوین ایران هستند".

مشاهد میکنید! این تمام درک و شیوه برخورد جدید "رهبری انقلاب نوین" با مسائل انقلاب و سازمانهای درون این صف است. بدیهیست که این شیوه برخورد در شکل و محتوای خود چیزی جز کوشش برای لجن مال کردن چهره انقلابیون و فرهنگ انقلابی و به عبارت دقیقتر و به زبان مرسوم خود آقایان جز یک مشت "اراجیف

رذیلانه و ضد انقلابی" بیشتر نبوده و نیست که تنها نتیجه عملیش مخدوش کردن صف انقلاب و ضد انقلاب میباشد.

ما خود را از توضیح چگونگی برخورد با مسائل و اختلافات طبیعی موجود در بین نیروهای درون جنبش و ذکر اصول اولیه و انقلابی حاکم بر روابط بین سازمانهای مترقی برای مجاهدین بی نیاز میبینیم و فکر میکنیم مجاهدین بر این اصول و سنتهای انقلابی که حاکم بر تمامی جنبشهای انقلابی خلقها در سطح جهان میباشند بخوبی آگاهند و اتفاقاً در زیر پا گذاشتن این اصول آگاهانه عمل میکنند. با اینحال ما برآنیم که مجاهدین را از تمسک به شیوه های غیر انقلابی برخورد برحذر داریم و به آنها یادآوری کنیم که نه شاه که دائماً از "اتحاد نامقدس سرخ و سیاه" دم میزد و فریبکارانه در تبلیغاتش کمونیستها را در کنار مرتجعین قرار میداد و نه خمینی که چریکهای فدائی خلق را "نوکر آمریکا و ضد انقلابی" قلمداد کرد در این تبلیغات ریاکارانه خود به جایی نرسیدند، توده های آگاه خلقهای ایران همه آن خزعلات را شنیدند ولی هرگز مهرشان به چریکها کم نشد که زیادتز نیز گردید. بنابراین مجاهدین نباید پا در جای پای آن مرتجعین بگذارند و بهتر است بیش از این در جاده ای قدم نگذارند که حاصلی جز رسوائی در بر ندارد. کافی است ما نیز لحظه ای تمام پرنسیپهای انقلابیمان را به کنار بگذاریم و بخواهیم به شیوه سفسطه جویانه شما استدلال کرده و قضاوت کنیم، مطمئن باشید که حرفهای بیشتری و با زمینه ای مادی تر خواهیم داشت که به اصطلاح نشان دهد شما متحدین عینی و عملی خمینی و ضد انقلاب مغلوب و غالب و ... هستید. بدون آنکه در این راه احتیاج داشته باشیم به دروغهایی که ادبیات کنونی مجاهد در محق نشان دادن تمام گذشته و حال "پر افتخار" مجاهدین مشحون از آنهاست، توسل بجوئیم<sup>(۳)</sup>. بله شاه و خمینی بعنوان سگان زنجیری امپریالیسم از آنجا که به درجه قاطعیت و عزم آهنین چریکهای فدائی خلق در سرنگونی نظام منحط سرمایه داری وابسته ایران آگاه بودند، ما را ضد انقلاب خوانده اند. پس اگر مجاهدین نیز چریکهای فدائی خلق را ضد انقلاب میخوانند، طبق استدلالات خودشان باید پذیرفت، بی هیچ تعارفی شما نیز در کنار شاه و خمینی قرار گرفته اید و بزبان خودتان اکنون متحد بالقوه و بالفعل و ... و هم داستان خمینی شده اید و اگر به این سیاق (باز تأکید میکنیم به سیاق مجاهدین و طبق استدلالات آنها) بخواهیم پیش برویم آیا نمیتوان گفت که مجاهدین با دادن شعار جمهوری دمکراتیک اسلامی سالهاست نه

۳. مهندس بازرگان در کتاب "انقلاب در دو حرکت" میگوید: "از جمله گناہانی که برای دولت موقت و نخست وزیر آن می‌شمرند اصرار بر عنوان جمهوری دمکراتیک اسلامی بجای جمهوری اسلامی، علیرغم نظریه امام بود. حقیقت قضیه این است که اصطلاح جمهوری دمکراتیک اسلامی، قبل از آنکه در فروردین سال ۵۸ مطرح شود و امام اعلام نظر نسبت به تعبیر ساده "جمهوری اسلامی" با قید "نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" بنمایند، در اساسنامه مصوب شورای انقلاب آمده بود و مرحوم دکتر بهشتی علاقمند و مدافع آن بود.

در کنار مهندس بازرگان ها و بهشتی ها که در درون صف آنها قرار میگیرند، و نه متحد بالقوه آنها که جزئی از آنها باید تلقی شوند.<sup>(۴)</sup> اگر مجاهدین به خود جرأت میدهند با توسل به سفسطه و با عوامفریبی کودکانه به هتاک و فحاشی در مورد نیروهای انقلابی دست بزنند و به نیروئی مثل چریکهای فدائی خلق و هواداران صادقشان "لاطائاتی" نظیر "وامانده سیاسی"، "پشت جبهه رژیم خون آشام خمینی"، "متحدین عینی ارتجاع حاکم و ... " نسبت دهند(!؟) تنها "نبوغ" خود را در زیر پا نهادن تمام پرستیژها و سنن انقلابی به اثبات میرسانند و در عین حال نشان میدهند که تا چه حد از مجاهدین اولیه فاصله گرفته و چگونه دستاوردهای حرکت آن قهرمانان را که در فضای اختناق و سرکوب آریامهری با خون خود پایه های رشد سازمان مجاهدین را بنا نهادند، لگد مال میکنند. اگر شاه این سگ زنجیری امپریالیسم در دستگاه های تبلیغاتی مرتباً از "اتحاد نامقدس سرخ و سیاه" دم میزد و در همان زمان مجاهدین قهرمانی چون حنیف نژادها و رضائی ها اعلام میکردند که مارکسیسم را که علیه ستم و استثمار مبارزه میکند به اسلام آریامهری ترجیح میدهند و در آن زمان مجاهدین خلق با بیان این واقعیت که "مسلمان انقلابی با همان گلوله ای بشهادت میرسد که مارکسیست انقلابی" و "چوبه تیرباران از خون همه شهیدان انقلابی خلق چه مسلمان و چه مارکسیست و ... رنگین است" و "زیرا هر دو آنها با یک شمشیر روبرو هستند - ضد انقلاب ..."، "گوهر یک وحدت واقعی در صفوف انقلاب" را تحکیم میکردند و اذعان میداشتند که "این وحدت است در میدان نبرد" (سخنانی از بیانیه سازمان مجاهدین خلق سال ۵۲).

ولی امروز "رهبری نوین" "انقلاب نوین" یعنی آقای رجوی و همدستانش با وقاحت تمام نه تنها جلادانی همچون بنی صدر و کندی و ملک حسین را به انقلابیون راستین ترجیح میدهند، بلکه همین انقلابیون را به اسم "مرتجعان چپ نما" و "متحد عملی رژیم خمینی" میخواند و به این ترتیب نشان میدهد که نه تنها دیگر به "گوهر یک وحدت واقعی در صفوف انقلاب" اعتقادی ندارد بلکه وحدت مورد نظر او نه با انقلابیون که با جلادان خلفها و در میدان "دیپلماسی" و زد و بند از "بالا" قابل تحقق است.

آیا براستی "رهبری نوین" برای سرپوش گذاشتن به "اتحادهای" خود با ضد انقلابیون، جلادانی چون کندی ها و ملک حسین ها و بنا به الزامات چنین اتحادهایی نیست که امروز هر آن نیروئی را که در صف انقلاب قرار دارند ضد انقلابی و متحد عینی و ضد انقلاب غالب و مغلوب میخواند؟

دی ماه ۱۳۶۴

۴. آقای ابریشمی در سلسله سخنرانیهای خود راجع به "انقلاب ایدئولوژیک" برای هواداران مجاهدین در فرانسه اینطور وانمود میسازد که گویا این مجاهدین بودند که "طلسم دعای مربوط به ضد امپریالیست بودن" و "دگم خمینی" را شکستند!! یا میگوید: "دچار آن شوونیسم مبتذلی که مدعیان کاذب میهن پرستی در باتلاق آن فرو میروند و داد و بیداد راه میاندازند و عریده مضحک عرب و عجم و عراق و ایران را سر میدهند و سپس در همین راستا همدست خمینی میشوند و ایران و ایرانی را بر باد میدهند نشده ایم". (تأکید از ماست)